

دیدار

مجمع یادواره شهدای دانشگاه شیراز

سال ۱۳، شماره ۱۸۹، اسفند ۱۴۰۴

ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار

شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش



بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

شناسنامه

ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار

سال سیزدهم ، شماره ۱۸۹ ، اسفند ماه ۱۴۰۴

شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش

مجمع یادواره شهدا دانشجویان دانشگاه شیراز

ریحانه عنبری

ملیکانعمت الهی

ملیکانعمت الهی

خانه طراحان دانشجویی میعاد (عیدوس نزع)



رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵_۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال میکنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزهای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش میرود و به کمال عقلانی میرسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی میشود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر میکند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی میکند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات میدهد و حیطه ی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده میکند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه ی خود را به تحریر در آورند.

همچنین در هر شماره تلاش میشود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»

ما ایستاده‌ایم

◀ فرزانه کشتکار، کارشناسی علوم سیاسی



موشک‌های ایرانی، بانگ الله‌اکبر و حیدر حیدر سر می‌دهند. حالا دیگر مرگ بر آمریکا، شعار هر روزه‌ی مردم شده است.

از جمله چیزهای جالبی که بین افراد به چشم می‌خورد این است که ما مردم فارق از هر نوع عقیده، پوشش، قومیت (ترک، لر و کرد و فارس و...) همه به صحنه آمده‌اند؛ تا پشت انقلاب و کشورشان بایستند.

بله درست است! ما ایرانیان با اراده، ایستاده‌ایم! تا آخرین قطره‌ی خونمان ایستاده‌ایم؛ برای وطن، برای ایران...

شنبه نه اسفند؛ ساعت نه‌وپنجاه دقیقه‌ی صبح صدای مهیبی کل تهران را فراگرفت، بله درست است! رژیم صهیونیستی این جرأت را به خودش داده بود که به وطن، ایرانمان، حمله کند.

در ساعات اولیه، چندین موشک از سوی رژیم صهیونیستی به تهران پرتاب شد و باعث شد که هم وطنانی به درجه‌ی رفیع شهادت برسند. دشمن با این کار اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شد...

در ساعات بعد، ورق برگشت. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، موشک‌های متعددی را در کمترین زمان به سمت اسرائیل پرتاب کرد؛ ولی این پایان کار نیست، درکنار ارتش و سپاه، مردمان غیور ایرانی نیز ایستاده‌اند.

مردم از کوچک و بزرگ، پیر و جوان وارد صحنه شده‌اند. همه به خیابان آمدند و همراه پرتاب

دست اندازی های فتح

◀ ملیکا نعمت الهی، کارشناسی زبان و ادبیات فارسی



آن لبخندهای زیبا، آن نگاههای آرام؛ دلگرم تر، امیدوارتر و مطمئن تر به مسیر پیش رو می شوم. حالا همه می دانیم؛ پیوند سخنانش با باوری آسمانی ست؛ باوری که نقطه‌ی اتصال محکمی به کلام خداوند قادر دارد. ای قلب! حال آرام باش که «الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعْتَ»؛ فقط کافی ست در جریان حق جاری و استوار بمانی....

• برگرفته از گفت‌وگوی صمیمانه رهبر شهید به مناسبت برگزاری ششمین پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت و رونمایی از تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «وقتی مهتاب گم شد».

آرام باش قلب من؛ مگر یادت نیست سخن آن بزرگی که معتمد قلب‌های آزادگان جهان است، چه بود؟

به یادآور صدای آرامش بخشش را که می گفت «آرام باشید. این چیزهایی که شما می بینید، این‌ها حوادث طبیعی یک راه دشوار به سمت قله است.»

مشتاق تر می شوم تا مصمم تر کلمات را نوش جان کنم:

«هیچ انتظار نباید داشت که اگر ما می خواهیم برویم به قله‌ی توجال یا قله‌ی دماوند، در راه چاله نباشد، سنگ نباشد، باد نباشد، دود نباشد، گاز نباشد؛ مگر می شود؟ اما داریم می رویم، عمده این است.»

دریافتیم، فتح قله‌های بلند، فراز و نشیب‌هایی دارد؛ هر چقدر ارزشمندتر، موانع سنگین تر و گاه حتی شکننده؛ اما او می گوید آنگاه که تسلیم نشوی و در مسیر حرکت باشی، یعنی در راه کامیابی و پیروزی قدم برداشته‌ای.

هنوز منتظرم؛ منتظرم تا با شنیدن جملات آخر، مهر آرامش را بر قلب بی تابم، بکوبانم:

«اصلاً نگران نباشید؛ این حوادث وجود دارد؛ اگر این حوادث نبود باید تعجب می کردید.»

دیگر حرفی نیست، حتی نیاز به تفسیر هم ندارد. همه چیز روشن است؛ در ساده‌ترین و بهترین قالب ممکن. چون روشنایی ماه در آسمان تاریک. برای چون منی که حتی در آن جمعیت حضور نداشتم، با دیدن تصویرش،

جنگ، جنگ اراده‌هاست!

فاطمه سادات گل‌چمن، کارشناسی علوم مهندسی خاک

هر کس باید به کاری مشغول باشه،
یکی با درس خوندن، یکی هم با محافظت از جون
مردم... .

کی می‌دونه! شاید در ظاهر نتیجه‌ای نبینی؛
ولی خدا به تلاش‌های ما نگاه می‌کنه، نه صرفاً
نتیجه... .

اگر فقط به نتیجه بود؛
دشمن نداشت که حضرت عباس به آب برس و
امام حسین هم به شهادت رسیدن.

اما در آخر چی شد؟
جهانی رو تکون دادن و
تو تک‌تک یاد و خاطر ما موندن.

اراده‌شون،
ایمانشون،
و این جنگی که با قلب و دل برگزار کردند،
تا امروز زنده هست... .

جنگ، جنگ اراده‌هاست.
اراده‌ی مردم،

اراده‌ی علم،
اراده‌ی شهادت،

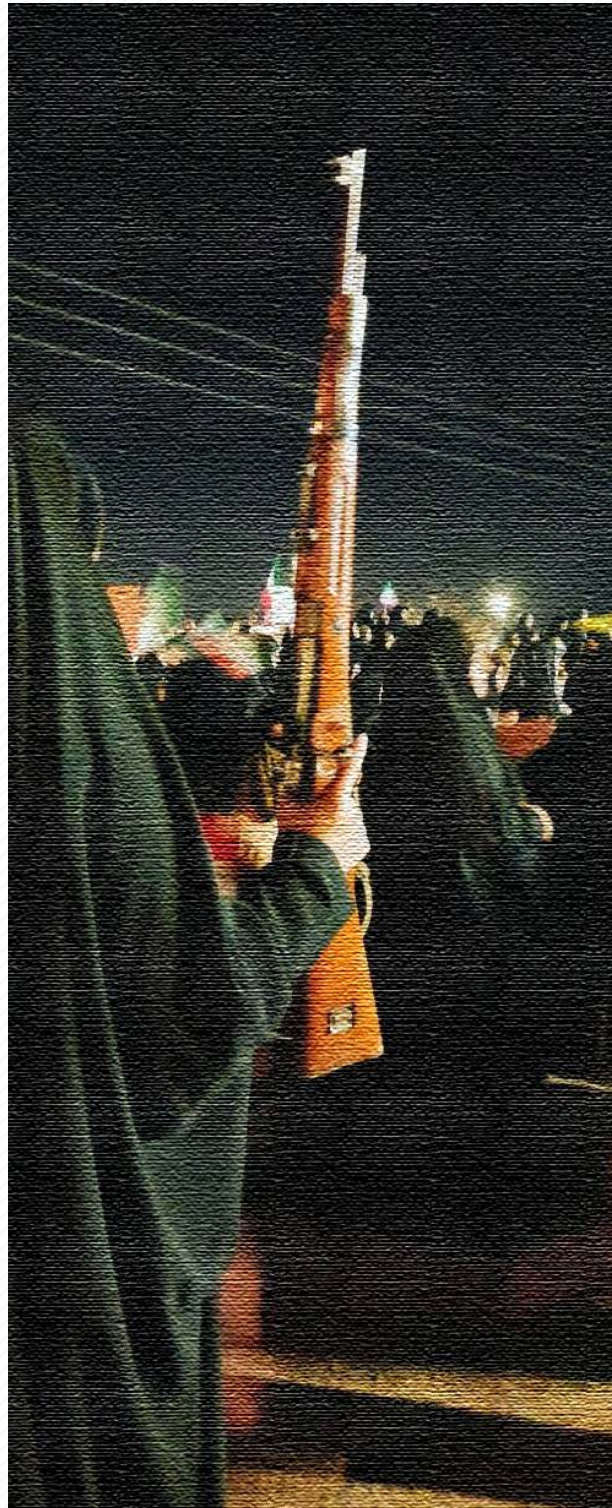
اراده‌ی همه‌ی ما که با قلبی سرسبز،
در این مسیر ایستاده‌ایم.

و ما، با این اراده،
تاریخ می‌نویسیم.

تاریخی که نشان می‌دهد:
ایران، هرگز تنها نیست.

و در نهایت

ایران، هرگز ناامید نمی‌شه و نخواهد شد... .





ترامپ با مردمِ عادی کاری ندارد!

◀ زهرا براتی، کارشناسی گرافیک

بعد از جنگ دوازده روزه، هر زمان این جمله را از زبان یک نفر می شنیدم؛ تعجب می کردم! با خودم می گفتم مگر می شود؟ مگر امکانش هست در هنگام جنگ، فقط و فقط مراکز نظامی و افراد نظامی آسیب ببینند؟ مگر ندیدند در جنگ دوازده روزه مردم عادی چقدر آسیب ها دیدند؟ اگر دیدند پس چرا خود را به ندیدن می زنند؟

اما حالا بعد از تجاوز وحشیانه ی دشمن به خاک مقدس کشورمان، مشخص شد که ترامپ نه تنها با افراد نظامی، بلکه با کودکان بی گناه هم کار دارد! وقتی روز اول جنگ، کودکان مظلومان را با بمباران شهید کردند. معلوم شد هدفشان کمک به مردم ایران نیست؛ بلکه نابودی مردم ایران و کل کشورمان است... تا به امروز که تقریباً یک هفته ای از تجاوز دشمن گذشته؛ هزاران نفر از مردم عادی آسیب دیده اند. مردم رهگذر در خیابان،

مردمی که در خانه های خود نشسته بودند و ناگهان موشک به وسط خانه آنها اصابت کرده، مردمی که بخاطر حمله ی دشمن، آوارهی کوچه و خیابان شدند و خانه هایشان، سرپناه شان نابود شده، مردمی که مشغول زندگی عادی خود بودند؛ اما دشمن نه تنها برای آنها کمک نیاورد؛ بلکه چیزی جز خسارت و خرابی تحمیل نکرد.

مردم ایران! هموطنان عزیز! چشمان خود را بر روی حقایق باز کنید. اگر تا به امروز فکر می کردید ترامپ به کمک شما می آید؛ از امروز به دنبال سند جنایاتشان در شهرها بروید. ببینید چه بر سر هموطنانمان آوردند! ببینید چطور کودکانمان را شهید کردند! ببینید چطور خانه و مغازه های مردم را ویران کرده اند! ببینید و بخاطر بسپارید که اجنبی هیچ وقت خیر شما را نمی خواهد. بدانید که در نهایت هدفش نابودی ایران و ایرانی است... .

از دماوند تا خرمشهر؛

شاهنامه‌ای بی انتها.....

◀ فاطمه عمادی مقدم، کارشناسی شیمی محض



در تاریخ بنویسید ایران، خطه‌ی مردان خدا، سرزمینی‌ست که هر برگ از تاریخش با نام مردانگی و ایثار ورق می‌خورد.

این بار تاریخ ایران را فردوسی بزرگ روایت می‌کند و شاهنامه‌ی راستین را، در خطه‌ی سیستان، جایی که ماه طلوع می‌کند، به تصویر می‌کشد. شروع می‌کند:

«به نام خدای دماوند، همان کوه سپید پای دریند.» می‌ستاید بیشه زارها و لاله زارهای روییده از خون شهدای تاریخ را. این بار رستم دستان‌ها قد علم کرده‌اند؛ آن‌چنانکه قلم فردوسی، به احترامشان کلاه از سر برمی‌دارد.

او از امیرکبیر می‌نویسد، آنگاه که در هیاهوی دربار قاجار، چون عقیقی می‌درخشید و با شعله‌ی عشق به وطن، چراغ دارالفنون را می‌افروزد و درنهایت در صبح سرد و غریب کاشان، آرام گرفت. فردوسی خوب می‌داند، گرچه امیرکبیر ایران آرמיד، اما آرمان‌هایش تا تبریز، تا میان قلب ستارخان و باقرخان ریشه دواند و پرچم آزادی را بر فراز شهر برافراشت.

ستارخان، سردار ملی این شاهنامه گشت و با توپ‌های بیگانگان قدم به عقب نگذاشت. در مکتب این دو سردار و سالار ایران، مردی از خاک تنگستان سر برآورد. همان رئیس‌علی دلواری که همچون موج‌های خلیج فارس، می‌خروشید بر قلب بیگانگان اجنبی. دلواری، دلش گرم خدای دماوند بود و صدای قدم‌هایش در گوش صدف‌های ساحل به یادگار ماند.

فردوسی شاهنامه را ادامه می‌دهد، این بار از میرزایی می‌گوید که در جنگل‌های انبوه و مه‌آلود؛ اما سرسبزگیلان قیام می‌کند. از میرزا کوچک‌خان جنگلی می‌گوید و از غیور مردی، زاده شده در دامنه‌های البرز، همان میرزای سربداری که سرش به دار رفت؛ اما قیامش نه... .

فردوسی همچنان شاهنامه را با خون روایت می‌کند؛

اما نه در زیر شعله‌های مشعل؛ بلکه برای نوشتن نام خمینی کبیر، در زیر نور ماه شب چهارده، روایت می‌کند. از حکیم فرزانه‌ای که صدای آرمان‌هایش در کوچه پس‌کوچه‌های ایران نقش بسته است. همان آرمان‌هایی که در بهار آزادی‌اش جای شهدا خالی بود... .

فردوسی آرام می‌نویسد، با اشک می‌نویسد از بزرگ بزرگ مردان ایران، سید علی خامنه‌ای، همان شاگرد مکتب خمینی کبیر. از صلابت و غیرت مردانه‌اش می‌نویسد. همان رستم دستانی که تورانیان روزگار خویش را به زانو در آورد و چه فرزندان پروراند. این پیر فرزانه همان اسطوره‌ای است که در محافل شعر «امین»، حافظ برایش غزل می‌سرآید. حالا در شاهنامه، سید علی خامنه‌ای شمس است و فردوسی همچون مولانا مرید او... . به دنبال عطر نامش، هر صفحه تاریخ را می‌بوید و می‌بوسد. او که در حساس‌ترین نقطه‌ی تاریخ، تمام حکم‌های جهان را بر هم می‌زد.

تاریخ تکرار می‌شود و منوره‌های آسمان خرمشهر بار دیگر آسمان ایران را نورباران می‌کنند. در این شاهنامه‌ی راستین، خون شهدای ایران، همان بیت مقدس، تیری می‌شود بر تن دیوهای دد صفت. آری! این بار شاهنامه انتها ندارد؛ زیرا مقاومت و عدالت‌خواهی بی‌انتهاست؛ اما پایان هر صفحه‌اش خوش خواهد بود.

«به نام خدای کوه سپید پای در بند... .»

ایرانِ جان؛ همیشه جاویدان



◀ تینا قربانی، کارشناسی علوم تربیتی

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌دانم دقیقاً از کجا شروع شد؟ شاید با دیدن جمله‌ی «رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، به فیض شهادت نائل آمدند...»، تلخ‌ترین سحرگاه که زبانمان با شوری اشک‌هایمان، با تلخی بغض فروخورده و با درد سنگینی که قلبمان را خونابه ساخت، شروع شد! نمی‌توان توصیف کرد. گویی یک کوه با تمام عظمتش در وجودمان تهی شد و در ژرفاترین نقطه‌ی جانمان، چراغ راهی به خاموشی گرایید... کمی جلوتر که رفتیم؛ فریاد نبودنش ملت را به طغیان انداخت. نوای «خامنه‌ای زنده است»؛ در کوچه و خیابان‌های مملو از مردم که با مشت گره کرده، نوای انتقام سر می‌دادند؛ پیچیدن گرفت.

سخن از روایت ملتی ست که از ریشه‌ی دلیران است! ملتی که بیخ گوششان بمب می‌اندازند و مرد و زن، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، محکم‌تر و رساتر نوای حیدرحیدر سر می‌دهند! مردمی که یک طرف جانشان است و سوی دیگر پیوند و وحدتشان. مردمی که در پی جنگ نیستند؛ اما جنگ و گردن‌کشی دشمنان را بی‌جواب نمی‌گذارند!

خلاصه بگویم؛

«ما ملت امام حسینیم».

یکی از مقامات آمریکا اعتراف کرده بود که ترامپ تیرش را به جای خطایی زده؛ ایرانیان افتخارشان، فدا شدن در راه رهبرشان است. آن‌ها غرورشان است که شهید راه حق باشند و اکنون قطره قطره خون رهبر ملت ایران، از زنده‌اش برای دشمن خطرناک‌تر شده است!

بودن در زیر سایه‌ی مهدی صاحب زمان، ضمانت جان است و مال؛ راه، آرمان و هر آنچه که ما از بهر آن آمده‌ایم و از برای آن نفس‌ها فدا خواهیم کرد.

آری مولای من! پرچم سه رنگمان در اهتزاز خواهد بود و مرز و بوممان برقرار. مردم پای‌کار این نظام خواهند ماند؛ تا علم را به علمدار حقیقی برسانند. حالا تنها بر لب‌هایمان نجواست:

«العجل، العجل، یا مولای و یا صاحب زمان...»



افطار شهادت

◀ فاطمه عمادی مقدم، کارشناسی شیمی محض

بسم رب سیدعلی خامنه‌ای

برای نوشتن غم فراق آقا، از کجا باید شروع کنم؛ خبر سخت و سنگین بود: آقا جان، فدای ملت شد. پدر امت جهان اسلام عروج کرد....

گویبی رسم رمضان این است که علی را به آسمان پرواز دهد و عادت همیشگی رمضان است؛ تا علی راستین را به اهل زمانه‌اش بشناساند. محاسن آقا خونین شد و قطره‌ای از جوهر خونین نیز قلم جاری شد....

دل‌مان تا ابد پای آن صندلی ساده که تمام حکم‌های جهان را بر هم می‌ریخت، تنگ خواهد شد. آقا یادگار جنگ بود، معطر به بوی خوش لاله‌های دشت نینوا، نگاهش نمایانگر کربلای و بوی هویزه و جماران از چفیه‌اش به مشام می‌رسید.

خدا می‌داند که چه دعاهایی زیر لب می‌خواند؛ آنگاه که در بهشت زهرا تنها و متواضعانه، میان مزارها قدم می‌زد و با شهدای زنده‌ی آنجا نجوا می‌کرد.... از حق نگذرم، آقا شهید زنده بود. دلم برای آن قاب تلوزیونی تنگ می‌شود که رهبر با قامت استوار وارد حسینیه می‌شد؛ شک ندارم فرش‌های آبی حسینیه هم دلتنگ قدوم امام خواهند شد.

آخ! حالا نامه‌هایی که با هزار امید و آرزو به بیت رهبری فرستاده بودیم، بی‌جواب خواهند ماند.

محافل قرآنی، نشست‌های شاعرهایمان، دیدارهای مردمی، جلسات نخبگان و ورزشکاران، بی‌علی شد. روضه‌ی علمدار کربلا، بدون او، شعله می‌شود به جان‌هایمان....

سال را به امید لحظه‌ی تحویل سال گذرانیدیم، تا آقا بیاید و بر سال جدیدمان، نامی جدید بنامد؛ اما حالا سیاه‌پوش شده‌ایم و چهره نورانی‌اش قابی خواهد شد در کنار قاب عکس خمینی کبیر. آقا مجاهدی بود که حالا به امام خمینی پیوست.

کاش گوش‌هایم صدای ماشاءالله و احسنت‌های رهبر را باز هم می‌شنید و جانم آرام می‌گرفت؛ اما حالا...، گرچه دنیا بدون علی معنا ندارد؛ اما وصیت مولایمان است، که استوار بایستیم و پرچم این نهضت را بیش‌تر از پیش بالا بگیریم و سنگرها را خالی نکنیم. ما منتقم خون گلگون رهبرمان هستیم، همان مظلوم مقتدری که حالا ما یادگاران او به جهان اسلام هستیم.

به قول شاعر:

«هر بلایی کز تو آید رحمتی است

هر که را رنجیده‌ای خود راحتی

زان به تاریکی گذاری بنده را

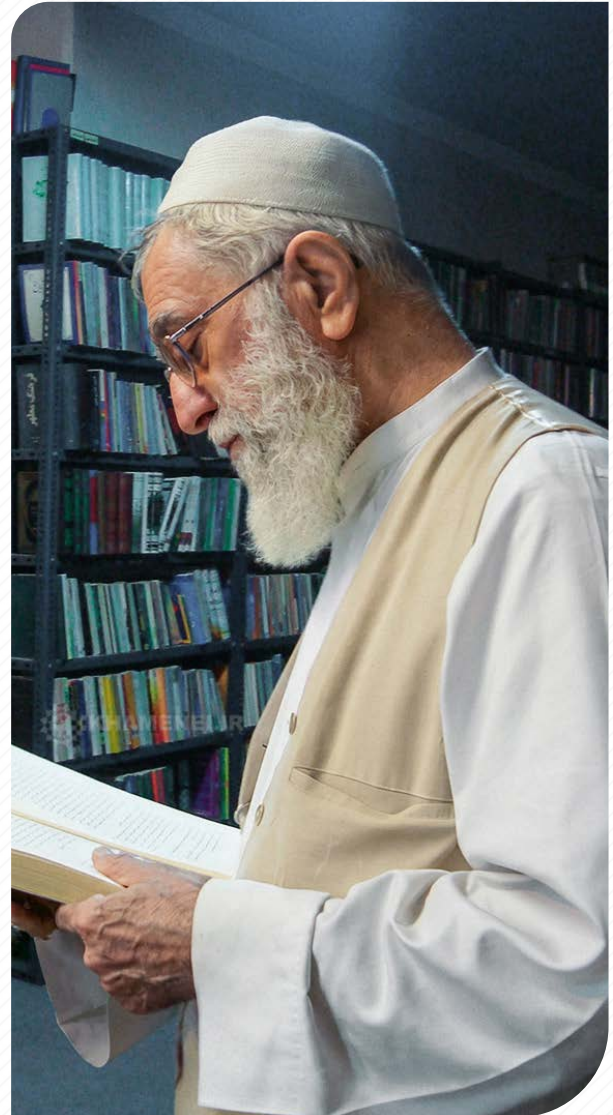
تا ببینید آن رخ تابنده را...»

سحرگاه یکشنبه

◀ نرگس قربانی، کارشناسی زیست‌شناسی جانوری

سحرگاه یکشنبه است،
منتظر اذان ایستاده‌ای؛
اما نمی‌دانی که امام،
زودتر سر به سجده گذاشته است.
اکنون که این خبر را شنیده‌ای،
شیونت همراه شده با یاعلی
پس هر چه می‌خواهی بر سینه بکوب!
که سیدعلی دنیا را سه طلاق داده است؛
اما دل را به هراس وا ندارد،
که حجت زنده است
و تا که او هست،
سیدعلی نیز زنده است
و بدان در این هستی،
پوچی بی‌راهه است؛
اما شعار،
از ابتدا همان «الله اکبر» است.
پس گم‌گشته نیست،
کسی که با حضرت حجت است.
برو ای دل! راه را ادامه بده،
که این سرو با سرمای زمستان هم زنده
است.

دیر نیست که به قله رسی،
آنجا علم حضرت حجت است.
گوش کن که ندا می‌آید،
این ندا، ندای «أنا الإمام المنتقم» است...



جای قلم شما، در دیدار خالی است...



جای قلم شما در دیدار خالی است، پذیرای
آثار و دست نوشته های گرانقدرتان
هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و
انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء
نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی
ست کد زیر را اسکن کنید.





دیدار



سال سیزدهم، شماره ۱۸۹، اسفند ۱۴۰۴